

## بحران وزارت در عصر دوم عباسی و نقش ابن مقله

سید احمد رضا خضری

دانشکده الهیات، دانشگاه تهران

### چکیده:

در عصر دوم عباسی به دنبال سلطه ترکان بر دستگاه خلافت، چالش و درگیری مهمی میان سرداران ترک از یک سو و دیوانسالاران از دیگر سو پدید آمد که حاصل آن بحرانی بود که سرانجام مقام وزارت و سازمان اداری دولت را تباہ ساخت. چگونگی پدید آمدن این بحران و عوامل آن خاصه دستگاه خلافت و وزیران آنان در این مقاله بررسی شده است.

**کلید واژه‌ها:** نهاد وزارت، منازعات سپاهیان و دیوان سالاران، ابن فرات، وزیران عباسی، خاندان مقله.

پژوهشگران تاریخ اسلام خلافت عباسی را با توجه به اوضاع سیاسی و اداری آن تا اواسط قرن چهارم هجری به دو دوره مشخص، عصر اول و عصر دوم، تقسیم کرده‌اند. از ویژگیهای عصر اول عباسی که از سال ۱۳۲ق آغاز شد و تا ۲۳۲ق ادامه یافت (نک: حسن ابراهیم حسن، ۸۴/۲۱؛ سهیل زکار، ۲۳-۲۶)، برخورداری امپراتوری عباسی از اقتدار و تشکیلات اداری گسترده و نسبتاً پیشرفته‌ای بود که بر میراث کهن ایرانی استوار گشته و با درایت دیوانسالاران ایرانی تا اواسط قرن سوم هجری تداوم داشت. وزارت که عالی‌ترین منصب پس از خلافت و رأس این دیوانسالاری به شمار می‌آمد و به تدریج در همین عصر نهادینه گشت و تکامل یافت، از آغاز این دوره در دست افراد و خاندانهای ایرانی قرار داشت. حاصل نهادهای اداری و سیاسی کارآمدی که در این عصر پدید آمد اقتدار سیاسی و نظامی دولت عباسی و تمهید مقدمات رویکرد مسلمانان به علوم و فنون

ملل و اقوام دیگر و سرانجام شکوفایی تمدن اسلامی در سده چهارم (عصر طلایی) بود. عصر دوم عباسی از سال ۲۳۲ق آغاز می‌شود (نک: حسن ابراهیم حسن، ۱/۳-۲؛ سهیل زکار، ۲۵-۲۶) و تا ۳۳۴ق تداوم می‌یابد<sup>۱</sup>. ویژگی ممتاز این دوره سلطه و نفوذ ترکان بر دستگاه خلافت عباسی و کنار نهادن تدریجی ایرانیان از دخالت در امور اداری و نظامی است. خلفای عباسی که از زمان معتصم برای بازداشتن ایرانیان از جنبشهای استقلال طلبانه به عنصر ترک روی آورده بودند، به مرور آنان را بر تشکیلات نظامی و اداری مسلط ساختند. المعتصم (خلافت: ۲۱۸-۲۲۷ق) که خود از مادری ترک زاده شده بود، نخستین کسی بود که اندیشه جایگزینی مزدوران ترک را به جای کارگزاران ایرانی و عرب عملی ساخت (تاریخ الخلفاء، ۳۷۸). وی با استخدام هزاران غلام ترک، ترکیب اجتماعی نواحی مرکزی خلافت و بغداد را دگرگون و زمینه بحرانهای اجتماعی و اقتصادی فراوان و موجبات انحطاط و تجزیه خلافت عباسی را فراهم ساخت (نک: مسعودی، مروج الذهب، ۴/۵۳؛ سیوطی، ۳۷۸). افزون بر آن با توسعه روزافزون اقتدار نظامی ترکان و دخالتشان در امور دیوانی سازمان اداری و تشکیلات دولت عباسی جداً دستخوش اختلال گشت، خاصه آنکه الواثق بالله (خلافت: ۲۲۷-۲۳۲ق) جانشین و فرزند معتصم گامی فراتر از پدر پیش‌نهاد و بخشی از امور اداری و مالی را مستقیماً به سرداران ترک سپرد (نک: یعقوبی، ۲/۴۷۹؛ طبری، ۵/۲۷۴-۲۷۷؛ سیوطی، ۳۸۵) و بدان سبب که از تعیین جانشین برای خود سر باز زد (یعقوبی، ۲/۴۸۳؛ ابن‌الاثیر، ۷/۲۰-۲۳) زمینه مناسبی نیز برای دخالت سرداران ترک در تعیین خلیفه، که برترین منصب دینی - سیاسی در دولت اسلامی پس از پیامبر (ص) بود، فراهم ساخت. ترکان که عملاً خلیفه دلخواه خود را با لقب المتوکل (خلافت: ۲۳۲-۲۴۷ق) به کار گمارده بودند (طبری،

۱. پژوهشگران در تاریخ شروع این عصر، که همان تاریخ شروع خلافت المتوکل است، اختلافی ندارند، اما در تاریخ پایان این عصر اختلاف نظر وجود دارد. برخی از آنان پایان این عصر را سلطه مغولان بر بغداد (سهیل زکار، ۲۵) و برخی دیگر پایان آن را پایان سلطه آل بویه (سال ۴۴۷ق) بر بغداد دانسته‌اند (نک: حسن ابراهیم حسن، ۳/۲۲)، اما مقصود نگارنده از عصر دوم عباسی سالهای ۲۳۲ تا ۳۳۴ (سال سلطه آل بویه بر بغداد) است که از نظر سیاسی - نظامی دوره جدیدی در تاریخ خلافت عباسی به شمار می‌رود (نک: شوقی ضیف، العصر العباسی الثاني، ۱۶).

۲۹۳/۵)، انتظار داشتند که وی بیش از پیش آنان را در امور اداری دخالت دهد. از این رو درگیری و چالش پایان ناپذیری میان سرداران زیاده‌خواه ترک از یک سوی و دیوانسالاران دولت عباسی به سرکردگی وزیران از دیگر سوی، پدید آمد که سرانجام به تباهی وزیران و مقام وزارت در عصر دوم عباسی انجامید، زیرا در نبرد یک جانبه‌ای که سرداران ترک با حمایت خلیفه و پشتیبانی هزاران سرباز مسلح ترک بر ضد وزیران - که تنها سلاحشان قلم و کاغذ بود - به راه انداخته بودند چیرگی و پیروزی سران ترک طبیعی و قطعی می‌نمود. نگاهی گذرا به سرگذشت وزیران این دوره نشان می‌دهد که چگونه خلفای عباسی بر اثر دسیسه‌چینی سرداران ترک بیشتر آنان را گرفتار عزل و مصادره یا زندان و مرگ ساختند.

نخستین وزیر عصر دوم عباسی محمد بن عبدالملک زیّات است که وزارت معتمّم، واثق و متوکل را بر عهده داشت. وی مردی هوشمند و باکیاست، اما بدرفتار و سنگدل، بود (نک: یعقوبی، ۲/۴۸۴؛ ابن الطقطقی، ۲۲۶)، از این رو علاوه بر مردم، خلیفه و سپاهیان ترک را بر ضد خود برانگیخت تا آنکه متوکل او را به ایتاخ ترک سپرد، و ایتاخ وی را در بند و اموال او را مصادره کرد و پس از شکنجه و عذاب سخت به قتل رساند (نک: الطبری، ۵/۲۹۴-۲۹۶؛ مسعودی، ۴/۸۸). متوکل پس از آن چندی از انتخاب وزیر خودداری کرد و شخصاً وظایف او را بر عهده گرفت و تنها برخی از امور دیوانی را به کاتبان خود سپرد (ابن الطقطقی، ۲۲۸) و بدین ترتیب مقام وزارت را تا حد کتابت تنزل داد<sup>۱</sup>؛ و با آنکه عبیدالله بن یحیی بن خاقان چند سال پس از قتل محمد بن عبدالملک زیّات موفق شد تشکیلات فراموش شده وزارت را بار دیگر احیا کند (ابن الطقطقی، ۲۲۸-۲۲۹)، اما متوکل بیشتر امور کشوری و لشکری را بدون توجه به نظرات وزیر با فتح بن خاقان ترک که نفوذ بسیاری بر او داشت (مسعودی، ۴/۸۶-۸۷)، در میان می‌نهاد. این شیوه عمل خود کینه گروهی دیگر از ترکان را برانگیخت، به گونه‌ای که آنان به سرکردگی وصیف، باغر و اتامش و به اشاره متتصر، متوکل را از پای درآوردند (نک: یعقوبی، ۲/۴۹۲؛ مسعودی، ۴/۱۱۷-۱۲۰). قتل متوکل اقتدار خلفای عباسی را یکباره

۱. به گفته طبری متوکل جرجایی را به سال ۲۳۳ ق و عبیدالله بن یحیی بن خاقان را به سال ۲۳۶ ق به عنوان کاتب خود برگزید (تاریخ الرسل والملوک، ۵/۲۹۷، ۳۱۴).

فرو ریخت و سدهٔ پس از متوکل را چنان آشفته ساخت که در آن مدت، یازده خلیفه - که همگی دست نشاندهٔ ترکان بودند - بر سر کار آمدند و هم به دست آنان یا از کار برکنار شدند یا به قتل رسیدند.

بدین ترتیب پس از قتل متوکل نه تنها شکوه خلافت بلکه حرمت و هیبت تشکیلات اداری خلافت و در رأس آن وزارت نیز از میان رفت؛ به گونه‌ای که افراد لایق و کاردان از پذیرش وزارت سر باز زدند و عرصه برای افراد سودجو و نالایقی فراهم شد که آن مقام را وسیله‌ای برای اندوختن ثروت و چپاول مردم می‌شمردند و جز بدان نمی‌اندیشیدند. از همین رو بود که خلفای ناتوان و سپنجی پس از متوکل که از تأمین مخارج عیش و نوش خود و سیر کردن و خشنود ساختن ترکان آزمند بازمانده بودند، مناصب دولتی خاصه وزارت را در معرض خرید و فروش نهادند (نک: ابن الطقطقی، ۲۸۰). چنانکه از زمان خلافت مستعین (۲۴۸ق) تا سلطهٔ آل بویه بر بغداد (۳۳۴ق) بیش از بیست و هفت تن به مقام وزارت دست یافتند که برخی از آنان نظیر جعفر بن محمود اسکافی در زمان المعتز، حسن بن مخلد، سلیمان بن وهب، اسماعیل بن بلبل در دوران المعتمد (خلافت: ۲۵۶-۲۷۹ق) و ابن فرات در زمان المقتدر (خلافت: ۲۹۵-۳۲۰ق) و ابن مقله در زمان خلافت مقتدر، قاهر و راضی، دویا سه بار وزارت را با پرداخت مبالغ هنگفتی خریدند و پس از کوتاه زمانی آن را از دست دادند (نک: ابن الطقطقی، ۲۴۳، ۲۵۲، ۲۶۳)؛ همچنانکه گروهی از آنان از جمله ابوصالح، وزیر مستعین (خلافت: ۲۴۸-۲۵۲ق) و جعفر بن محمود اسکافی، عیسی بن فرخان شاه و احمد بن اسماعیل انباری، وزیر المعتز (خلافت: ۲۵۲-۲۵۵ق) و ابن فرات و ابن مقله، وزیران مقتدر، در نتیجهٔ همین اوضاع بحرانی و بر اثر دسیسه چینی‌های خلفا و سپاهیان ترک، گرفتار عزل و مصادره یا شکنجه و قتل شدند (نک: مسعودی، ۳۰۴/۴-۳۰۶؛ ابن الطقطقی، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۲ - ۲۶۰؛ ابن الاثیر، ۶، ۱۶۰، ۲۶۵ - ۲۶۶).

اینک برای روشن‌تر شدن بحران حاکم بر این است مناسب است جدولی از نام مشهورترین وزیران عصر دوم عباسی و سرنوشت آنان ارائه شود:

بحران وزارت در عصر دوم عباسی و نقش ابن مقله / ۳۰۹

وزیر	خلیفه	دفعات وزارت	سرنوشت	عامل مؤثر
محمد بن عبدالملک زیات	معتصم، واثق، متوکل	سه بار	مصادره اموال و قتل	دسیسه چینی ترکان
احمد بن خصیب	مستعین	یک بار	مصادره اموال و عزل	-
ابو صالح عبدالله بن محمد	مستعین	یک بار	مصادره اموال و عزل	دسیسه چینی و مخالفت ترکان
جعفر بن محمود اسکافی	معتز، مهتدی	دو بار در دوره معتز و یک بار در دوره مهتدی	مصادره اموال و عزل	دسیسه چینی و مخالفت ترکان
عبسی بن فرخان شاه	معتز	یک بار	مصادره اموال و عزل	دسیسه چینی و مخالفت ترکان
احمد بن اسماعیل انباری	معتز	یک بار	مصادره اموال و عزل	دسیسه چینی ترکان
حسن بن مخلد	المعتد	یک بار	مصادره اموال و عزل	-
اسماعیل بن بلبل	المعتد	یک بار	مصادره اموال و قتل	دسیسه چینی ترکان
عباس بن حسن	المکتفی و المقتدر	یک بار در زمان المکتفی و یک بار در زمان المقتدر	مصادره اموال و قتل	دسیسه چینی ترکان
ابوالحسن علی بن فرات	المقتدر	سه بار	دو بار مصادره اموال و قتل	دسیسه چینی ترکان و رقبا
محمد بن عبدالله خاقانی	المقتدر	یک بار	مصادره اموال و حبس	ناتوانی در اداره امور
علی بن عیسی	المقتدر	دو بار	دو بار مصادره اموال و عزل	-
حامد بن عباس	المقتدر	یک بار	عزل و مصادره اموال و قتل	ناتوانی در اداره امور
عبدالله بن محمد خاقانی	المقتدر	یک بار	عزل و مصادره اموال	ناتوانی در اداره امور
احمد بن عبدالله	المقتدر	یک بار	عزل و مصادره اموال	آشفته‌گی امور اداری و توطئه مادر مقتدر
سلیمان بن حسن	المقتدر	یک بار	عزل و مصادره اموال	آشفته‌گی امور و ناتوانی در اداره کارها
عبدالله بن محمد کلودانی	المقتدر	یک بار	عزل	شورش و دسیسه چینی ترکان
حسین بن فاتح	المقتدر	یک بار	عزل و مصادره اموال و تحمل زندان	شورش و دسیسه چینی ترکان
محمد بن قاسم بن عبدالله	القاهر	یک بار	عزل و مصادره اموال و تحمل زندان	شورش و دسیسه چینی ترکان
ابو علی محمد بن علی بن مقله	المقتدر، القاهر، والرأسی	یک بار در زمان المقتدر یک بار در زمان القاهره یک بار در زمان الرأسی	عزل و مصادره اموال در زمان المقتدر عزل و مصادره اموال در زمان القاهره عزل و مصادره اموال در زمان الرأسی	شورش ترکان و دسیسه چینی رقیبان

بی گمان عامل اصلی این بحران و نابسامانی در سازمان اداری عباسیان در درجه اول آن دسته از خلفای بی کفایت عباسی بودند که برای تأمین مخارج بسیار مجالس عیش و نوش خود و پرداخت باجهای گزاف به سرداران ترک، اموال و دارایی وزرا و کارگزاران خود را مصادره می کردند و مناصب دولتی را در معرض خرید و فروش و مزایده می نهادند، و در درجه دوم غالب وزیران این دوره بودند که رویکردی سوداگرانه به منصب وزارت داشتند و آن را تا سطح کالای بی مقداری پایین آوردند. یکی از این وزیران ابن مقله<sup>۱</sup> (۲۷۲-۳۲۸ق) بود که زندگانی سیاسی وی آینه تمام نمای دوره بحران زده اوست.

#### دوره پیش از وزارت

ابن مقله زندگی سیاسی خود را در حدود سال ۲۹۵ق به عنوان کارگزار بخشی از ولایت فارس و مأمور گردآوری مالیات اراضی آنجا آغاز کرد (ابن خلکان، ۱۱۳/۵). متأسفانه منابع ما اطلاعات قابل توجهی درباره این بخش از فعالیت سیاسی ابن مقله به

---

۱. ابو علی محمد بن علی بن الحسین (ابن خلکان، ۱۱۳/۵) مشهور به ابن مقله پس از نیم روز پنج شنبه بیست و یکم شوال ۲۷۲ ق (ابن ندیم، ۱۹) در بغداد زاده شد (فضائی، ۲۹۵). در حالیکه بیشتر منابع کهن در باب زادگاه و محل بر آمدن خاندان او ساکتند، برخی متأخران اصل آنان را از بیضاء فارس دانسته اند (ایرانی، ۹۰؛ بیانی، ۱۰۱۵/۴) که به درستی دانسته نیست، زیرا در آثار مورخان متقدم نمی توان شواهدی متقن در تأیید این مطلب به دست آورد. آنچه روشن است اینکه ابن مقله در خاندانی هنرمند و ادب دوست دیده به جهان گشود. پدرش ابوالعباس علی بن حسین (م ۳۰۹) خود هنرمندی بزرگ و نگارنده ای چیره دست و صاحب سبک خاصی در نگارش بود (یاقوت، ۱۴/۳)، چنانکه ابن ندیم مصحفی از قرآن و یک جلد کتاب به خط او دیده است. ابن مقله و برادرش ابو عبدالله حسن بن مقله نخست نزد پدر خوش نویسی را آموختند و در روش او مهارت یافتند (همانجا) آنگاه ابن مقله به آموختن زبان و ادبیات روی آورد و نزد ابوالعباس ثعلب و ابوبکر محمد بن حسن بن دُرید (م - ۳۲۱) دو تن از استادان بزرگ زبان و ادب عربی دانش آموخت و در علوم مذکور مهارت بسیار یافت. در همین حال به آموختن علمی چون فقه، تفسیر، قرائت و فنونی چون ترسل و انشا نیز همت گماشت و در هر شاخه تبحر یافت (نک: بیانی، ۱۰۱۵/۴). پیشرفت وی در ترسل و انشا و مهارتش در خوش نویسی چنان بود که به سال ۲۸۸ ق و در سن شانزده سالگی به دستگاه محمد بن داود بن جراح (د ۲۹۶ق) صاحب دیوان مشرق (طبری، ۶۳۰/۵؛ ابن الاثیر، ۱۲۲/۶) پیوست.

دست نمی‌دهند؛ با این همه از شواهد و قراین چنین بر می‌آید که وی در نخستین تجربه سیاسی خود از یک سو رضایت دستگاه خلافت را با نشان دادن وفاداری به خلیفه، المقتدر بالله (خلافت: ۲۹۵-۳۲۰ ق) و از دیگر سو رضایت عامه را با سیاست مدارا و گشاده دستی جلب کرد. همچنانکه جایگاه خاصی برای ارباب دانش و خداوندان شعر و ادب و هنر فراهم ساخت تا آنجا که مورد توجه علی بن فرات، که در آن زمان کارگزار ناحیه سواد بود (صابی، ۱۱۹)، قرار گرفت و ابن فرات وی را به خدمت فراخواند و دبیری خود را بدو سپرد (تنوخی، ۱۶۸). چندی بعد که ابن فرات در بیستم ربیع الاول ۲۹۶ ق برای نخستین بار به وزارت دست یافت (صابی، ۲۳)، همچنان ابن مقله را در سمت دبیری خود نگاه داشت و این بار ریاست دیوان خاتم را نیز بدو سپرد و روز به روز بر مقام او می‌افزود، چندان که ابن مقله در ردیف یکی از خواص ابن فرات نزد او می‌نشست و نامه‌های مراجعان را به عرض او می‌رساند و تنها رابط میان وزیر و مردم بود. از همین رهگذر، وی توانست بهره‌هاگیرد و ثروتی کلان فراهم آورد. طرفه آنکه ابن فرات خود ابن مقله را به اندوختن مال و ثروت برمی‌انگیخت (نک: ابن الطقطقی، ۲۵۷) و طرفه‌تر آنکه چندی بعد همین اموال به فرمان او مصادره شد.

شایان ذکر است که وزارت ابن فرات همزمان با یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخ خلافت عباسی بود، زیرا در این زمان به دنبال استیلای ترکان بر دستگاه خلافت، اقتدار خلفا دچار زوال گردیده و مناصب مهم دولتی را گروهی نالایق اشغال کرده که به جای آنکه حامی و پشتیبان دولت باشند، بیشتر موجب خطر و مایه تهدید آن بودند. در همین حال دسیسه‌چینی، وارد کردن اتهامات سیاسی و مذهبی، دزدی و چپاول اموال مردم، رشوه‌خواری و کوشش برای نابود کردن رقبا به شدت رواج یافته بود. از این رو به رغم آنکه ابن فرات به سبب دانش و مهارت سیاسی توانسته بود به زودی بر امور تسلط یابد (ابن الطقطقی، ۲۵۲-۲۵۳)؛ گروهی از مخالفان او که موقعیت سیاسی خود را در خطر می‌دیدند، بر ضد وی همدستان شدند و پی در پی نزد خلیفه از او سعایت کردند (نک: صابی، ۲۶ - ۲۹؛ ابوعلی مسکویه، ۱/۱۳؛ ابن الاثیر، ۶/۱۳۹). تا آنکه سرانجام در چهارم ذی الحجه سال ۲۹۹ ق خلیفه تحت تأثیر حاجبان و درباریان، که از ابن فرات ناخشنود بودند، وی را عزل و فرمان مصادره اموال او و نزدیکانش را صادر کرد (ابن

الاثیر، ۱۳۹/۶). از این رو ابن مقله که از یاران نزدیک و ثروتمند ابن فرات بود و خود را در خطر مصادره اموال و از دست دادن جان می دید، بی درنگ پنهان شد (همو، ۱۵۴/۶) و چندی در خفا زیست تا آنکه به سال ۳۰۴ ق آتش فتنه گری و سیاست بازی، نخست ابوعلی محمد بن یحیی بن عبیدالله بن یحیی بن خاقان (قس: مقاله ابن مقله در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۶۸۳/۴ که ابوعلی محمد بن عبید بن یحیی بن خاقان آورده است) و سپس علی بن عیسی بن الجراح (نک: صابی، ۳۱۰) وزیران بعدی را پی در پی به کام خود فرو برد و بار دیگر ابوالحسن علی بن فرات به وزارت رسید (ابن الاثیر، ۱۵۴/۶). ابن فرات به زودی اموال مصادره شده خود را باز پس گرفت و پس از عزل و مصادره کارگزاران دو وزیر پیش از خود، بار دیگر کارگزاران و گماشتگان پیشین خود را بر کارگماشت (نک: صابی، ۳۷، ابوعلی مسکویه، ۴۲/۱). چنانکه ابن مقله را فرا خواند و همچنان ریاست دیوان خاتم و دبیری خود را بدو سپرد. افزون بر این، وی این بار دبیری شغب مادر المقتدر، ابو جعفر و ابوالفضل فرزندان راضی و نصرقشوری حاجب خلیفه را نیز بر عهده گرفت و بدین سان اقتداری بیش از پیش یافت (نک: ابن الطقطقی، ۲۵۸؛ ابن الاثیر، ۱۵۴/۶).

اما دبیری نباید که مخالفان و دشمنان ابن فرات به قصد براندازی او دست به کار شدند و این بار نصرقشوری حاجب خلیفه، ابوالقاسم بن حواری و شفیع لؤلؤی، دو تن دیگر از نزدیکان خلیفه، با ابن فرات درافتادند و او را به همدستی با ابن ابی الساج عامل سرکش آذربایجان و ارمنستان متهم کردند (ابن الاثیر، ۱۶۰/۶) و با طرح وزارت ابن مقله او را با خود همدستان ساختند و با استفاده از نفوذی که او نزد خلیفه داشت وی را واداشتند تا خلیفه را بر ضد ابن فرات برانگیزد (ابوعلی مسکویه، ۵۲/۱-۵۳) و مخالفان وزیر را از اوضاع و احوال دستگاه وزارت و اقدامات او آگاه سازد. بدین گونه ابن مقله ظاهراً تحت تأثیر اوضاع زمانه و در نتیجه شرایط بحرانی و آشوبی که دامنگیر سیاستمداران آن روز بود، ابن فرات، ولی نعمت خود را، که حقی بزرگ بر او داشت، قربانی جاه طلبی خود کرد و چهره ادبی و هنری خود را که ممدوح بسیاری از شعرا و سخنوران بود، تباہ ساخت و خود را وارد معرکه ای کرد که بیشتر سیاستمداران آن روزگار را به کام خود فرو برد و چنانکه خواهیم دید ابن مقله نیز از این ماجرا بی آسیب



نماند. سرانجام توطئه مخالفان ابن فرات بار دیگر مؤثر افتاد و خلیفه مقتدر در جمادی الاولی سال ۳۰۶ ق (صابی، ۳۳؛ قس: ابن اثیر، ۱۶۰/۶: جمادی الاخری) فرمان عزل و مصادره اموال ابن فرات را صادر کرد و حامد بن عباس را به جای وی گمارد. این مرد هشتاد ساله از وزارت و امور اداری اطلاعی نداشت. تنها همش مال اندوزی بود که سبکسرانه به دنبال آن بود (ابن الطقطقی، ۲۵۵-۲۵۶). ناآگاهی او به مسایل اداری چنان بود که تعجب مقتدر را نیز برانگیخت. از این رو خلیفه علی بن عیسی بن جراح را به نیابت او برگزید (ابن الاثیر، ۱۶۰/۶؛ ابن الطقطقی، ۲۵۵) و این موضوع دست‌مایه طنز و مزاح شاعران شد، چنانکه شاعری در این باره گفت:

أَعَجَبٌ مِنْ كُلِّ مَا رَأَيْنَا      أَنْ وَزِيرَيْنِ فِي بِلَادِ  
هَذَا سَوَادٌ بِلَا وَزِيرٍ      وَ ذَا وَزِيرٍ بِلَا سَوَادِ

(همان، ۲۵۶)

علی بن عیسی که خود از دشمنان ابن فرات بود با استفاده از نادانی حامد کارها را به دست گرفت و خود به عزل و نصب کارگزاران پرداخت، از جمله ابن مقله را به پاس خیانتی که در حق ابن فرات کرده بود، به عنوان رئیس دیوان زمام ناحیه سواد برگزید (صابی، ۳۸).

دوران وزارت حامد جز نابسامانی در امور اداری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاصلی نداشت که خود موجب گرانی و کمبود ارزاق، احتکار مواد غذایی، بدهکاری دولت، خالی شدن خزانه، افزایش مالیاتها و شورش عامه شد؛ خاصه در بغداد که وزیر و دست اندرکاران او خود به چپاول اموال مردم و احتکار غلات و مواد اولیه پرداخته بودند (ابن الاثیر، ۱۷۳/۶). در همین حال ابن فرات معزول نیز دست به کار شد و به تبعیت از اوضاع زمانه بی‌محابا به سعایت و بدگویی از حامد و کارگزارانش پرداخت و خلیفه مال دوست و مستأصل را به طمع اموال وزیر و زبردستان او می‌انداخت و پیغام می‌داد که اگر وزیر و کارگزاران او مورد بازخواست قرار گیرند هفت میلیون دینار از آنان به دست خواهد آمد. از این رو خلیفه ناتوان یک بار دیگر ابن فرات را از زندان بیرون آورد و در ربیع الآخر سال ۳۱۱ ق به وزارت نشاند (ابن الاثیر، ۱۷۳/۶). ابن فرات این بار با تندی و خشونت مخالفان خود را سرکوب و اموال آنان را مصادره کرد و دست فرزندش مُحَسِّن

را در این کار باز گذاشت (همانجا). در این میان ابن مقله نیز به سبب بدیها و ناسپاسیهای که درباره ابن فرات کرده بود، دستگیر شد و پس از آنکه هشتاد هزار دینار از اموالش مصادره گردید (صابی، ۲۲۴) در میان گروه دیگری از معزولان به بصره سپس اهواز و فارس تبعید شد و در همانجا به زندان سپرده شد (همو، ۴۰). به هر حال وزارت ابن فرات این بار به دلیل آشفتگی فراوان در امور سیاسی و اقتصادی دیری نپایید و به دنبال او خاقانی خُصیبی و علی بن عیسی پی در پی به وزارت رسیدند، ولی خلیفه ناتوان و ضعیف عباسی این دورا عزل و مصادره کرد تا ناتوانی و ضعف خود را با عزل و مصادره آنان بیوشاند (نک: ابن الاثیر، ۱۷۸/۶-۱۸۵).

#### دوران وزارت

دوره اول (از ربیع الاول ۳۱۶ تا ۱۶ جمادی الاولی ۳۱۸ق):

ابن مقله پس از عزل سه باره ابن فرات از وزارت در ۳۱۲ق (ابن الاثیر، ۱۷۸/۶) مجال دیگری برای دخالت در امور سیاسی به دست آورد، خاصه در دوران علی بن عیسی که مقارن توسعه فعالیت‌های سیاسی قرامطه و گسترش چشمگیر و رعب‌انگیز عملیات نظامی آنان در قلمرو عباسیان بود. از این رو دستگاه خلافت به راستی به اطلاعات دقیق و منظمی از چگونگی فعالیت و اهداف و برنامه‌های قرمطیان و ابو طاهر سرکرده تسلیم ناپذیر آنان، نیاز داشت. بدین سبب ابن مقله با استفاده از این فرصت برای به دست آوردن موقعیت سابق دست به کار شد و با استفاده از پرندگان دست‌آموز اطلاعات روزانه و کارآمدی از طریق حسین بن اسماعیل اسکافی کارگزار انبار در باب قرمطیان به دست می‌آورد که آنها را در اختیار نصر قشوری حاجب خلیفه می‌گذارد (صابی، ۳۱۵؛ ابن الاثیر، ۱۹۲/۶). وی بدین طریق توانست شرایط را برای پیشرفت موقعیت سیاسی خود فراهم آورد. چندی بعد و به سال ۳۱۶ق مقتدر، علی بن عیسی وزیر خود را به سبب ناتوانی در کنترل آشوبهای متعدد و بدهکاریهای فراوان و تعلل در برابر قرمطیان از وزارت عزل و مصادره کرد و به رغم مخالفت مونس خادم و در پی رایزنی ابن مقله با نصر حاجب و وعده‌هایی که به او داد، سرانجام مقتدر بر اثر اصرار نصر، ابن مقله را در پانزده ربیع الاول ۳۱۶ق به وزارت گماشت (ابن الاثیر، ۱۹۳/۶).

ابن مقله در نخستین اقدام رؤسای دیوانها را تعیین کرد و برای آنکه تسلط بیشتری بر

امور داشته باشد، دو تن از برادران و سه تن از پسران خود را بر دیوانهای مهم برگماشت (قرطبی، ۱۱۷-۱۱۸) و برخلاف رویه وزیران چند دهه پیش که مصادره اموال وزیران قبلی و کارگزاران آنها را شیوهٔ مرسوم خود ساخته بودند، برای جلب رضایت عامه، مصادره اموال مردم را ممنوع ساخت و امنیت عمومی را که از چندی پیش مختل شده بود، تا حدی برقرار کرد (همانجا). افزون بر آن، استقلال رأی، فصاحت، بلاغت و خط نیکوی ابن مقله و پسرانش تحسین همگان را برانگیخت، چنانکه گروه بسیاری از شاعران و سرایندگان که از مدتی پیش کسی را شایستهٔ ستودن نیافته بودند، اکنون از سر صدق و از صمیم دل زبان به ستایش ابن مقله و فرزندان او گشودند (همانجا). با اینهمه دستگاه خلافت همزمان با وزارت وی دستخوش مسائل و مشکلاتی شد که ناخواسته او را نیز گرفتار ساخت. از آن جمله گسترش تحرکات نظامی قرامطه بود که موجی از آشوب و فتنه را در نواحی سواد، واسط، کوفه و دیگر مناطق عراق پدید آورد (ابن اثیر، ۱۹۴/۶). دیگر سلطه بی حساب سرداران و غلامان ترک بر دستگاه خلافت بود که در این زمان به اوج رسیده بود به گونه‌ای که هر زمان اراده می‌کردند خلیفه، وزیر و دیگر کارگزاران را عزل و نصب و اموال آنان را غارت می‌کردند. از همین رو امنیت شغلی و آینده سیاسی سیاستمداران بشدت در معرض خطر و تهدید قرار داشت. همچنین تجزیه سریع بخشهایی از قلمرو خلافت عباسی و پیدایش چند دولت مستقل و نیمه مستقل بود که هر کدام در قلمرو خود سر از فرمان خلیفه پیچیده بودند و از ارسال مالیات و خراج سر باز می‌زدند. از این رو خزانهٔ دولت خالی شده و نمی‌توانست رضایت سرداران و غلامان ترک و دیگر نظامیان و کارگزاران آزمند را جلب کند، چنانکه در نتیجهٔ همین بحرانها گروهی از نظامیان به سرکردگی مونس و نازوک و ابی الهیجاء حمدانی در محرم سال ۳۱۷ق مقتدر را از خلافت خلع کردند و برادر او، محمد بن معتضد، را با لقب القاهر بالله بر جای او نشاندهند. بدین سبب ابن مقله که خود را در معرض خطر می‌دید بی‌درنگ از عرصهٔ سیاست گریخت (ابن الاثیر، ۲۰۰/۶) و به انتظار روشن شدن اوضاع باقی ماند.

متأسفانه منابع ما دربارهٔ موضع ابن مقله نسبت به توطئه‌ای که به خلافت قاهر انجامید، هم سخن نیستند، مثلاً عریب بن سعد قرطبی گوید: قاهر به ابن مقله فرمان داد

تا همچنان وزارت را بر عهده گیرد، اما ابن مقله عمداً در انجام امور تعلل کرد و اقدام مهمی انجام نداد (صله، ۱۲۵). در حالی که محمد بن عبدالملک همدانی گوید: ابن مقله وزارت قاهر را نیز بر عهده گرفت (تکلمه، ۷۶). در همین حال به گفته ابن اثیر، پس از آنکه قاهر را بر مسند خلافت نشانند، مونس، علی بن عیسی را از زندان آزاد کرد و بر جای ابن مقله به وزارت گماشت! (۲۰۱/۶) هر چند در این احوال نمی‌توان به قطع در باره وضع و موضع ابن مقله سخنی گفت، اما به نظر می‌رسد که وی مطمئن‌ترین راه را در آن شرایط حساس و پر آشوب در سکوت، بی‌طرفی و انتظار دیده و بدان شیوه متوسل شده باشد. این گزارش ابن اثیر که قرطبی هم آن را تأیید می‌کند می‌تواند گزارش دیگر ابن اثیر را که ابن مقله در خلافت دو روزه قاهر، از سمت وزارت بر کنار بوده، تقویت کند.

بهر حال خلافت قاهر تنها دو روز دوام یافت زیرا گروه دیگری از ترکان بر ضد مونس و دستیاران او برخاستند و مقتدر را برای سومین بار به خلافت باز گرداندند. مقتدر بلافاصله ابن مقله را فرا خواند و وزارت را بدو سپرد (قرطبی، ۱۲۵؛ ابن الاثیر، ۲۰۶/۶). اما ابن مقله این بار از اعتماد مقتدر سوء استفاده کرد و با مونس ترک یکی از سرسخت‌ترین دشمنان خلیفه سر و سرّی یافت و او را به وحشت انداخت (ابن الاثیر، ۲۰۹/۶). این توطئه همزمان بود با هجوم قرامطه به مکه و قتل عام حجاج و ربودن حجرالاسود (ابن الاثیر، ۲۰۳/۶ - ۲۰۵؛ ابن کثیر، ۱۱/۱۶۰) و نیز حمله گروهی از بدویان به کوفه، آشوب عده‌ای از کردان در نواحی جبال و اقدامات مرداوینج زیاری به قصد تجدید عظمت ایران. این حوادث دستاویز مناسبی برای خلیفه بود تا ابن مقله را از وزارت بر کنار و توطئه مشترک او با مونس ترک را خنثی سازد. بنا بر این با استفاده از غیبت مونس از بغداد، در شانزدهم جمادی الاولی ۳۱۸ ق ابن مقله را پس از دو سال و چهار ماه و سه روز از وزارت بر کنار و دوست هزار دینار از اموال او را مصادره کرد (ابن الاثیر، ۲۰۹/۶؛ ابن کثیر، ۱۱/۱۶۴). در همین حال کوشش مونس برای باز گرداندن ابن مقله به وزارت بی نتیجه ماند و تنها موفق شد که وی را از مرگ حتمی برهاند و فرمان قتل او را به تبعید تبدیل کند (همانجا). بنا بر این ابن مقله بار دیگر به فارس تبعید شد و دوره اول وزارتش به حرمان کشید (ابن خلکان، ۱۱۴/۵).

دوره دوم وزارت (دهم ذی الحجه ۳۲۰ق تا اول شعبان ۳۲۱ق):

به سال ۳۲۰ ق سرانجام مقتدر عباسی پس از سه دوره خلافت و به دنبال یک درگیری طولانی با غلامان ترک به سرکردگی مونس خادم به قتل رسید و برادرش محمد بن معتضد با لقب القاهر بالله (خلافت: ۳۲۰-۳۲۲) مجدداً بر اریکه خلافت تکیه زد. قاهر تحت تأثیر مونس ابن مقله را از فارس فرا خواند و وزارت را در دهم ذی الحجه ۳۲۰ ق بدو سپرد.

ابن مقله این بار به دنبال تجربه دوره پیش، به طور آشکار تغییر ماهیت داد و در رویکردی تازه به وزارت و مسائل سیاسی، چهره‌ای مکار، سیاست‌باز، ستمگر و ضد انسانی از خود به نمایش نهاد. در همین جهت و در اقدامی شتابزده اموال بسیاری از کارگزاران و دست اندرکاران پیشین دولت عباسی را مصادره کرد و با خشونت بسیار مخالفان خود را پس از شکنجه و آزار به زندان سپرد (نک: قرطبی، ۱۵۶؛ ابو علی مسکویه، ۱/ ۲۴۳ - ۲۴۷؛ ابن الاثیر، ۶/ ۲۲۳) و برای حفظ موقعیت خود با سرداران ترک خاصه مونس، علی بن بلیق و احمد بن زیرک همداستان شد و با قاهر و نزدیکان او، خاصه محمد بن یاقوت حاجب خلیفه در افتاد و آهنگ عزل قاهر و سپردن خلافت به ابو احمد بن المکتفی کرد (ابن الاثیر، ۶/ ۲۲۵).

بنا بر این با شایع کردن خبر هجوم شش هزار تن از قرامطه به کوفه و احتمال یورش آنان به بغداد، سپاه بزرگی به فرماندهی علی بن بلیق تجهیز کرد و در صدد بر آمد تا به بهانه دیدار با قاهر آخرین مرحله از توطئه نظامی خود را به مرحله عمل در آورد، اما به دنبال یک اشتباه ساده این توطئه آشکار گردید (همان، ۶/ ۲۲۵ - ۲۲۶). خلیفه مونس، بلیق و علی بن بلیق را که از عوامل اجرایی توطئه بودند، دستگیر کرد و چندی بعد آنان را به قتل رساند (مسعودی، ۴/ ۳۱۳؛ ابن خلدون، ۴/ ۴۸۷). پس از دستگیری آن گروه ابن مقله نخست در خانه ابوالفضل بن ماری و سپس نزد محمد بن عبدوس جهشیاری صاحب کتاب مشهور کتاب الوزراء والکتاب پنهان گردید و به فرمان قاهر خانه ابن مقله و نزدیکانش را پس از مصادره و غارت به آتش کشیدند (ابن الاثیر، ۶/ ۲۲۷).

با این همه ابن مقله در نهانگاه نیز دست از تلاش خصمانه بر ضد خلیفه برنداشت. وی با استفاده از نفوذ خود در میان سپاهیان، آنان را از شر قاهر بیم می‌داد و به روشهای

گونگون سپاهیان ساجی و حجری را بر قاهر می‌شوراند. به گفته ابن خلدون: ابن مقله برای ایجاد ارتباط با «سیما» فرمانده سپاهیان ساجی، گاه به صورت ناینیان، گاه در زئی گدایان و گاه در جامه زنان آمد و شد می‌کرد و خود را از دید جاسوسان خلیفه پنهان می‌ساخت (۳/۴۹۲-۴۹۳). همچنان که طالع بین و منجم دربارِ سیما را با دادن مبلغی واداشت تا سیما را از توطئه قاهر برای کشتن وی بیم دهند و خوابهای او را در همین جهت تعبیر کنند. تا آنکه سرانجام فتنه‌گریهای ابن مقله کارگر افتاد و سپاهیان ساجی و حجری از بیم جان بر قاهر تاختند و او را در ششم جمادی الاولی ۳۲۲ ق از خلافت خلع کرده چشمانش را میل کشیدند (مسعودی، ۴/۳۱۲؛ ابن‌الاثیر، ۶/۲۳۶-۲۳۷؛ ابن‌کثیر، ۱۱/۱۷۸).

دوره سوم (از نهم جمادی الآخر ۳۲۲ ق تا ۱۶ جمادی الاولی ۳۲۴ ق):

ابن مقله در سال ۳۲۲ و در زمان خلافت الراضی بالله (۳۲۲ - ۳۲۹ ق) بار دیگر مجالی یافت تا در صحنه سیاست حضور یابد. وی این بار وزارت خود را مدیون علی بن عیسی بود که خود از پذیرش وزارت سر باز زده و راضی را به انتخاب ابن مقله تشویق کرده بود (نک: ابن‌الاثیر، ۶/۲۳۸). ابن مقله که گویی از روشهای نادرست دوره وزارتش عبرت گرفته بود، کوشش می‌کرد تا با ارائه روشهای مناسب و نشان دادن روحیه گذشت و بخشش بر اوضاع مسلط شود. از این رو بسیاری از زندانیان سیاسی را آزاد کرد و وزیران سابق را که از ترس مصادره و قتل خود را پنهان ساخته بودند، فرا خواند و بعضی از آنان را بر مصادر امور گماشت (همانجا). با این همه دوره سوم وزارت ابن مقله با یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخ خلافت عباسی مقارن شد، زیرا در این زمان به دنبال ضعف اقتدار خلفای عباسی، چندین دولت کوچک و بزرگ در قلمرو آنان به ظهور رسید و تنها در سرزمینهای مجاور و نزدیک به بغداد، بریدیان در خوزستان، ابن رائق در بصره، آل بویه در فارس و حمدانیان در موصل قد علم کرده بودند که از پرداخت مالیات سرباز می‌زدند؛ فتنه قرامطه نیز همچنان بر جای بود. از این رو ابن مقله از یک سو با کمبود شدید اعتبارات مالی و از دیگر سو با مخالفتها و توطئه‌گریهای محمد بن یاقوت حاجب خلیفه و برادرش مظفر بن یاقوت روبرو گردید. این عوامل و فشارها او را ناگزیر از تغییر سیاست جدید کرد و موج تازه‌ای از مصادره اموال و زندان کردن مخالفان به راه

انداخت (همو، ۶/۲۴۷) که عکس العمل شدید مخالفان او را به دنبال داشت؛ خاصه به سال ۳۲۳ ق که ابن مقله به فرمان خلیفه برای سرکوب ناصرالدوله حمدانی عازم موصل شده بود (همو، ۶/۲۴۹)، مخالفان او فعالیت گسترده‌ای بر ضد پسرش ابوالحسین علی که در غیاب پدر نایب او بود به راه انداختند و زمینه عزل ابن مقله را فراهم ساختند. در این احوال، محمد بن رائق فرمانروای بصره و اهواز پنهانی نامه‌ای به راضی نوشت و به او اطمینان داد که در صورتی که امور سیاسی و نظامی را بدو بسپارد وی تعهد خواهد کرد که تمامی مشکلات اقتصادی و سیاسی را حل و فصل کند و حقوق معوقه نظامیان را بپردازد و مخارج دستگاه خلافت را تأمین کند (همو، ۶/۲۵۰). از این رو ابن مقله که از این پیشنهاد بیمناک گشته بود، راضی را از سرکشی ابن رائق بیم داد. از سوی دیگر مظفر بن یاقوت که به تازگی از زندان آزاد شده و نزد خلیفه تقریب یافته بود، ظاهراً به اشاره خلیفه (نک: ابن خلکان، ۵/۱۱۴) و به انتقام قتل برادرش محمد و رفتار خشونت آمیزی که ابن مقله با آنان کرد بود، فرصت را برای انتقام جویی مناسب یافت. بنا بر این به محض ورود ابن مقله به دهلیز ورودی دارالخلافه، به یاری گروهی از سپاهیان حجری او را دستگیر کردند و به زندان سپردند. راضی نیز با تأیید این اقدام ابن مقله را در شانزده جمادی الاولی سال ۳۲۴ ق از وزارت عزل کرد و او را در اختیار عبدالرحمن بن عیسی بن داود بن الجراح، وزیر جدید، نهاد تا وی را بازجویی و اموالش را مصادره کند (همو، ۵/۱۱۴).

در اینجا ذکر دو نکته درباره دوره سوم وزارت ابن مقله که در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی* آمده ضروری است: نخست آنکه در باره چگونگی عزل ابن مقله چنین ذکر شده «سرانجام در مبارزه سختی که بین او و دشمنانش درگرفت ابن مقله مجبور به استعفا گردید» که این مطلب در هیچ یک از منابع معتبر نیامده است؛ دیگر آنکه نوشته‌اند: «ابن مقله نامه‌ای به بجکم نوشت و او را به طمع امیرالامرایی افکند» که این مطلب نیز صحیح نیست، زیرا چندی پس از عزل و مصادره ابن مقله بود که خلیفه ابن رائق را برای نخستین بار به امیرالامرایی برگزید (نک: همدانی، ۱۲۳؛ ابن الاثیر، ۶/۲۵۴؛ ابن کثیر، ۱۱/۱۸۴) و ماجرای مکاتبه مذکور مربوط به سال ۳۲۶ ق است که در جای خود خواهد آمد.

ابن مقله در زندان مرحله جدیدی از مبارزات سیاسی خود را آغاز کرد. وی این بار با استفاده از هنر خوش‌نویسی و فن ترسل و انشاء، نامه‌های متعددی به خلیفه نوشت و تعهد کرد که اگر بار دیگر وزارت را بدو تفویض کند، دست ابن رائق امیرالامراء را از همه امور کوتاه خواهد کرد و مبلغ سه میلیون دینار (ابن الاثیر، ۶/۲۶۵) یا سیصد میلیون دینار (ابن خلکان، ۵/۱۱۵) از او به دست خواهد آورد. وی همچنین نامه‌های جداگانه‌ای به بجکم سردار مشهور ترک و وشمگیر زیاری نوشت و آنان را برای تصدی مقام امیرالامرای و سرکوب ابن رائق به بغداد فرا خواند، غافل از آنکه خلیفه ضمن تظاهر به موافقت با این پیشنهاد ماجرای این مکاتبات را به اطلاع ابن رائق می‌رساند، که به فرمان او دست راستش را قطع کردند و به زندان بازگرداندند (ابن خلکان، ۵/۱۱۵؛ ابن الاثیر، ۶/۲۶۵؛ ابن الطقطقی، ۲۵۹؛ ابن کثیر، ۱۱/۱۹۵).

راضی که از قطع دست ابن مقله خشنود نبود بی‌درنگ ثابت بن سنان بن ثابت بن قره پزشک حاذق آن روزگار را نزد ابن مقله فرستاد تا دست او را پیوند زند، اما این کار حاصلی نداشت. به گفته ابن خلکان: سنان گوید چون نزد ابن مقله رفتم، دیدم که او در میان اشک و آه می‌گفت: «با این دست دوبار قرآن را نوشتم و بدان به خلفا خدمتها کردم و اکنون چونان دست دزدانش بریده‌اند (۵/۱۱۵-۱۱۶).

با این حال این مرد آزمند، گرچه گاه‌گاه در غم از دست دادن دستش حسرت می‌خورد و شعر می‌سرود (ابن طقطقی، ۲۵۹-۲۶۰)، طمع را بدانجا رساند که در زندان قلم به آرنج دست قطع شده بست و از نو مکاتباتی با خلیفه آغاز کرد و او را به پرداخت مالی گران وعده داد و از وی خواست تا وزارت را بدو بسپارد که اداره امور دولت بدون دست راست هم ممکن است (ابن خلکان، ۵/۱۱۶؛ ابن الاثیر، ۶/۲۶۶).

به گفته ابن اثیر چون بجکم ترک برای به دست آوردن امیرالامرایی به بغداد نزدیک شد، ابن مقله گفت: اکنون به یاری او انتقام خود را از خلیفه و ابن رائق خواهم گرفت. از این رو خلیفه و ابن رائق برای جلوگیری از سخن گفتن ابن مقله که مانند قلمش فتنه انگیز بود، زبان او را نیز بریدند (۶/۲۶۶) و زندگی مصیبت‌بار او در روز یکشنبه دهم شوال ۳۲۸ق در زندان به پایان رسید (ابن خلکان، ۵/۱۱۷).



## منابع

- ابن الاثير، الكامل فى التاريخ، دارالكتاب العربى، بيروت، الطبعة السادسة.
- ابن خلکان، ابى العباس شمس الدين احمد بن محمد، وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، احسان عباس، دار صادر، بيروت، ۱۳۹۷ق/ ۱۹۷۷م.
- ابن خلدون، تاريخ ابن خلدون، به كوشش خليل شحاده، دارالفكر، بيروت، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م.
- ابن كثير، ابى الفداء حافظ، البداية و النهاية، دارالفكر، بيروت، ۱۳۹۸ق / ۱۹۱۴م.
- ابن منظور، لسان العرب، تنظيم و تعليق على شبرى، داراحياء التراث العربى، الطبعة الاولى، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م.
- ابن الطقطقى، محمد بن على بن الطباطبا، الفخرى فى آداب السلطانية، به كوشش ممدوح حسن محمد، مكتبة الثقافة الدينية.
- ابن النديم، ابن الفرج محمد بن ابى يعقوب، الفهرست، تصحيح، يوسف على طويل، دارالكتب العلمية، بيروت، الطبعة الاولى، ۱۴۱۶ق/ ۱۹۹۶م.
- ابو على مسكويه، احمد بن محمد، تجارب الامم، به كوشش آمدروز، قاهره، ۱۳۳۲ق / ۱۹۱۴م.
- ايرانى، عبدالمحمد، پيدایش خط و خطاطان، انتشارات يساولى «فرهنگسرا».
- بستانى، فواد افرام، دائرةالمعارف، بيروت، ۱۹۶۰، ج ۳.
- بيانى، مهدى، احوال و آثار خوش نويسان، انتشارات علمى، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- تنوخى، محمد بن على، نشوار المحاضره، واخبار المذاكره، به كوشش مارگليوث، قاهره، ۱۹۲۷.
- حسن ابراهيم حسن، تاريخ الاسلام، دارالاندلس، الطبعة السابعه، ۱۹۶۵.
- رفيعى، على، ابن مقله، دائرةالمعارف بزرگ اسلامى، زير نظر كاظم موسوى بجنوردى، تهران، ۱۳۷۰ش.
- سهيل زكار، تاريخ الدولة العربيه فى العصر العباسى الثانى، مطبعة جامعه دمشق، ۱۴۱۰-۱۴۱۱ق.
- سيوطى، جلال الدين، تاريخ الخلفاء، دارالقلم، الطبعة الاولى، بيروت، ۱۴۰۶/ ۱۹۸۶.

- شوقى ضيف، العصر العباسى الثانى، دارالمعارف، الطبعة الثانية، صابى، ابن الحسن الهلال بن المحسن، كتاب تحفة الامراء فى تاريخ الوزراء، بيروت، ١٩٠٤.
- فضائلى، حبيب الله، اطلس خط، انتشارات ارغوان، چاپ دوم، اصفهان ١٣٦٢ ش.
- قرطبى، عريب بن سعد، صله تاريخ الطبرى، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، بيروت.
- مسعودى، ابوالحسن على بن حسين، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، دارالفكر، الطبعة الخامسة، ١٩٣٩.
- نخجوانى، هندوشاه بن سنجر، تجارب السلف، تصحيح عباس اقبال، تهران، ١٣١٣.
- همدانى، محمد بن عبدالملك، تكلمة تاريخ طبرى، البرت، يوسف كنعان، الطبعة الاولى، بيروت، ١٩٥٩.
- ياقوت الحموى، شهاب الدين، ابو عبدالله، معجم الادباء، او ارشاد الارب الى معرفة الاديب، دارالكتب العلميه، بيروت، لبنان، الطبعة الاول، ١٤١١ق / ١٩٩١.